

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

غدیر باطنی

از همان روزی که توحید و نبوت برای نخستین بار به صورت علنی اعلام می‌شود؛ خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام هم اعلام می‌شود. در جریان ضیافتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امر خدا برای آغاز اعلام عمومی دعوت خویش برپا کردند و خویشاوندان نزدیک خود را دعوت نمودند: «**أَنْذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعدادی از چهره‌های شاخص بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به نهار دعوت کردند و نهاری هم تدارک دیدند. با وجود کم بودن حجم نهار و تعداد زیاد مهمانان، آنان به اعجاز الهی، به دست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پذیرایی شدند. روز اول میهمانان فرصتی ندادند که حضرت منظور خود را از این دعوت بیان کنند. روز دوم هم تکرار شد. بالاخره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسالت خود را اعلام کردند و پیامبری‌شان را، که حاوی پیام توحید و یکتاپرستی است، به بستگان برجسته‌ی خویش اظهار نمودند.

۱. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۱۴.

سپس فرمودند: «فَأَيُّكُمْ يُؤَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ، عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؟»^۲ کدام یک از شما در این برنامه و کاری که خدا بر دوش من قرار داده است، مددکار من می‌شود؛ تا آن شخص برادر، وصی و خلیفه‌ی من در بین شما باشد؟ [خود واژه‌ی خلافت «وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؟» در سخنان پیامبر ﷺ دارای اهمیت است.] در آن جمع هیچ کس جز علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ اعلام همراهی نکرد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای سه بار به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند؛ بنشین عزیزم! دوباره، سه باره، ... و تنها فرد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ برخاستند. در آنجا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا» این علی، برادر، وصی و خلیفه‌ی من در بین شماست، پس به سخنان او گوش دهید؛ از او اطاعت کنید و فرمان برید. روزی که توحید و نبوت ابلاغ می‌شود؛ همان روز و در همان مجلس، بدون یک ساعت تأخیر، امامت و خلافت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هم اعلام می‌شود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها در طول این دوران بیست و سه ساله بر مسأله‌ی فضیلت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ تأکید و تصریح کردند. بارها و بارها به زبان آوردند و بیان کردند تا کوچکترین ابهامی برای احدی باقی نماند.

احمد حنبل یکی از چهار امام اهل سنت است. حنبلی‌ها پیرو احمد حنبل هستند و کتابی به نام "مُسْنَد" دارند. او احادیثی از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که با سند به او رسیده، در قالب این کتاب جمع‌آوری کرده است. این کتاب در بین اهل سنت بسیار معتبر و برجسته است. احمد حنبل جمله‌ی عجیبی دارد؛ می‌گوید در ده سال مدینه، از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سی هزار حدیث در فضائل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به ما رسیده است. سی هزار

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۲۴ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۵ و کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۰۲.

حدیث در ده سال، می‌شود سه هزار حدیث در هر سال. هر سال سیصد و شصت و پنج و یا حداکثر سیصد و شصت و شش روز است؛ که با این حساب روزی حداقل هشت حدیث می‌شود. پیغمبر اکرم ﷺ در این ده سال مدینه حداقل روزی هشت بار، مسأله‌ی افضلیت و شایستگی امیرالمؤمنین علیه السلام را مورد تأکید قرار داده‌اند. این حرف یک عالم سنی است که امام، رهبر و پیشوای سنی‌هاست و این فوق‌العاده است. مسأله‌ی خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بارها چه به صورت احادیث رسول الله ﷺ و چه به صورت آیات قرآن اعلام شد. ماجرای خاتم‌بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام را که در همین ماه ذی‌الحجه اتفاق افتاد به یاد دارید. بیست و چهار یا بیست و پنجم ماه ذی‌الحجه حضرت در مسجد در حال نماز بودند، که فقیری آمد و اعلام نیاز کرد؛ اما کسی به او کمک نکرد. وقتی فقیر مایوس سر خود را پایین انداخته بود که از مسجد بیرون رود؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در رکوع نماز بودند و به انگشتر خود اشاره فرمودند. فقیر مقصود حضرت را فهمید؛ یعنی انگشتر را از دست من درآور، بفروش و نیازت را تأمین کن. مقارن این واقعه بر پیغمبر ﷺ آیه نازل شد: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ**»^۳ که تأکید به ولایت خدا، رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام است. بحث این آیات را در مجموعه‌ی "نبوت، امامت و مهدویت" به صورت کلامی و تفسیری به‌دقت بحث کرده‌ایم و اثبات کرده‌ایم که صراحت غیرقابل تردیدی در بحث خلافت، حاکمیت، زعامت، رهبری و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد. این تأکیدها فراوان شده بود؛ اما از همان روز نخست آغاز شکل‌گیری اسلام، جریان مخوفی از ملحق شدن

۳. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

دو گروه مشرکان و یهودیان شکل گرفت؛ تا نگذارند پیغمبر ﷺ کار خود را به نتیجه برسانند. این جریان حتی قبل از تولد پیغمبر ﷺ خود را آماده کرده بود. براساس بشارت‌هایی که در کتب آسمانی قبل بود، می‌دانستند پیغمبر آخرالزمان به‌زودی در همان سرزمین عربستان (حجاز) و در شهر مکه مبعوث خواهد شد. قراین هم کاملاً نشان می‌داد پیامبر ﷺ از کدام خاندان هستند؛ لذا یهود عنود سعی کردند اصلاً نگذارند این نسل شکل بگیرد. از این رو هاشم، جد بزرگ پیامبر ﷺ را ترور کردند. سپس دیدند ظاهراً مشکل حل نشده است و یهود عبدالله، پدر رسول الله ﷺ را هم ترور کرد و از پا درآورد تا پیغمبر ﷺ به دنیا نیاید. اما پس از آنکه پیامبر ﷺ به دنیا آمدند و مبعوث به رسالت و مأمور به اعلام پیامبری شدند؛ جریان شرک و یهود، با اهتمام تمام وارد میدان شدند. قرآن فرمود:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا»^۴ شدیدترین مردم را در عداوت نسبت به خدا، پیامبر ﷺ و دین اسلام، یهودیان و مشرکان می‌یابی. به‌رحال اینها از روز اول به‌قصد نابودی اسلام نقشه طراحی کردند و ابابکر و عمر هم از روز اول با همان نقشه مدعی مسلمانی شدند. بعضی‌ها فکر می‌کنند ابابکر و عمر وقتی مسلمان شدند که دعوت پیغمبر ﷺ هنوز جا نیفتاده بود؛ حکومتی نداشت؛ هرکس نزدیک پیغمبر ﷺ می‌رفت چیزی نصیبش نمی‌شد؛ پس آنها نمی‌توانند اغراض دنیوی داشته باشند و حتماً به‌راستی ایمان آورده بودند. درحالی‌که به‌هیچ‌وجه این‌طور نیست. کجا اینها ایمان آوردند؟ به این روایات توجه کنید.

^۴. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۲.

امیرالمؤمنین علیه السلام در یک بیان طولانی که بنده قسمتی از آن را برای شما یادداشت کرده‌ام، می‌فرماید:

«فَوَلَّوْا أَمْرَهُمْ قَبْلِي ثَلَاثَةَ رَهْطٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ جَمَعَ الْقُرْآنَ وَ لَا يَدْعِي أَنَّ لَهُ عِلْمًا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ لَا سُنَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»

قبل از خلافت من علی سه گروه به قدرت رسیدند؛ که یک مرد در بین آنها نبود کار جمع‌آوری قرآن را انجام داده باشد و مدعی باشد که به کتاب خدا آگاه است و به سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علم دارد. اصلاً مدعی علمی هم در بین آنها نبود. «وَ قَدْ عَلِمُوا [بِقِينًا] أَنِّي أَعْلَمُهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ أَفْقَهُهُمْ وَ أَفْرُوهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَفْضَاهُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ» و این سه گروه به روشنی می‌دانستند من داناترین آنها به کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستم. من فقیه‌ترین و توانمندترین فرد در قرائت کتاب خدا و قضاوت و صدور حکم بر اساس آن هستم. «وَ إِنَّهُ لَيْسَ رَجُلٌ مِنَ الثَّلَاثَةِ لَهُ سَابِقَةٌ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ لَا عِنَاءَ مَعَهُ فِي جَمِيعِ مَشَاهِدِهِ» و این سه مردی که قبل از من به خلافت رسیدند؛ ابوبکر و عمر و عثمان، هیچ سابقه‌ای در همراهی با رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نداشتند و هیچ سختی‌یی در هیچ‌یک از صحنه‌ها به‌خاطر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اسلام متحمل نشدند. «فَلَا رَمَى بِسَهْمِهِمْ وَ لَا طَعَنَ بِرُمْحٍ وَ لَا ضَرَبَ بِسَيْفٍ جُنْبًا وَ لَوْمًا وَ رَغْبَةً فِي الْبَقَاءِ»^۵ به‌خاطر جبن، ترس، بزدلی، لثامت و پستی‌یی که داشتند و به‌خاطر اینکه جانشان را دوست داشتند و نمی‌خواستند آسیب ببینند، نه تیری پرتاب کردند؛ نه نیزه‌ای به‌کار بردند و نه شمشیری در راه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زدند.

^۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۲۳ و هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۶۹۹ و بحرانی، مدینه معجز، ج ۲، ص ۸۷.

یا حضرت در جمله‌ی دیگری می‌فرمایند: «و لو لا أن قريشا جعلت اسمه ذريعة إلى الرئاسة و سلما إلى العز و الإمرة لما عبدت الله بعد موته يوماً واحداً»^۶ اگر نبود که قریش اسم پیامبر ﷺ را دستاویزی برای رسیدن خود به ریاست و حکومت و نردبانی برای قدرت‌طلبی‌ها و به حکومت رسیدن‌ها قرار داده بود، بعد از رحلت پیامبر ﷺ حتی یک روز خدا را نمی‌پرستید. «لما عبدت الله بعد موته يوماً واحداً» نشان می‌دهد اینها از روز اول مسلمان نبودند و ایمان نداشتند؛ بلکه با نقشه برای نابود کردن اسلام آمدند و نفوذ کردند. همچنین خود امیرالمؤمنین عليه السلام در نهج‌البلاغه، نامه‌ی پنجاه و سوم، که نامه‌ی معروف حضرت به مالک اشتر رضي الله عنه است که دستورالعمل کاملی به او دادند، می‌فرمایند: «فإن هذا الدين قد كان أسيراً في أيدي الأشرار يعمل فيه بالهوى و تطلب به الدنيا»^۷ دین اسلام قبل از حکومت من علی در دست اشرار (یعنی ابابکر، عمر و عثمان) اسیر بود؛ که این دین را ابزاری برای هوسرانی‌ها و دنیاطلبی‌های خودشان قرار داده بودند.

^۶ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۸ و احمدی میانجی، مکاتیب الرسول ﷺ، ج ۱، ص ۶۱۴.

^۷ سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۳، ص ۴۳۵ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۶۰۵ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص

حذیفه‌ی یمان که مَحرم اسرار رسول الله ﷺ بودند؛ در صحبتی می‌گویند: «و الله ما امنوا بالله و لا برسول الله ﷺ طرفه عين ابداً»^۸ قسم جلاله می‌خورد؛ به خدای واحد احد سوگند که ابابکر، عمر، عثمان و رفقایشان مثل سالم مولابی حذیفه، ابوعبیده جراح و بقیه‌ی همدستانشان در این توطئه‌ی عظیم، به-اندازه‌ی چشم بر هم زدنی به خدا ایمان نیاوردند. آنها از روز اول اظهار مسلمانی کردند؛ زیرا توطئه‌ی مشترک یهود و مشرکان بود، برای اینکه اسلام را نابود کنند و داخل جریان اسلام عنصر نفوذی داشته باشند. آنها بارها طرح ترور پیغمبر ﷺ را تهیّه کردند و خواستند پیامبر ﷺ را از بین ببرند.

پیغمبر اکرم ﷺ در سال آخر عمر خود بودند و سال‌های متمادی، تأکیدهای فراوان بر مسأله‌ی جانشینی، وصایت، خلافت و مقام بلند امامت و ولایت امیرالمؤمنین ع داشتند. ایشان تمام احکام الهی را ابلاغ فرموده بودند و فقط یک حکم از احکام فقهی باقی مانده بود؛ که آن حکم حج بود. این حکم را هنوز ابلاغ نفرموده بودند. جبرئیل ع از جانب خدا مأمور شد خدمت پیامبر ﷺ بیاید و به حضرت اعلام کند خدای متعال به شما سلام رساند و وحی فرمود شما باید این دو مأموریت را انجام دهید: یکی احکام حج را با تمام جزئیات به مسلمان‌ها آموزش دهید و ابلاغ بفرمایید و دوم اینکه من خدا هیچ پیامبری را قبض روح نکردم و از دنیا نبردم، مگر اینکه جانشین و وصی آن پیامبر، به‌دست ایشان تعیین و معرفی شد و شما نیز باید این کار را انجام دهید. بنابراین پیغمبر اکرم ﷺ اعلام کردند به حج مشرف می‌شویم. مردم هم با توجه به اینکه می‌دانستند سال آخر عمر پیامبر ﷺ است؛ از تمام نقاط مختلف

^۸

سرزمین‌های اسلامی آمدند. بسیاری از مردم مدینه هم با حضرت مشرف شدند. نام این حج، **حجّة الوداع** شد. حجّی که افراد می‌آمدند و با پیغمبر ﷺ وداع می‌کردند و خود پیامبر ﷺ هم با حج وداع می‌کردند. پیامبر ﷺ وقتی مُحرم شدند، حرکت کردند و به موقوف رسیدند؛ آنجا جبرئیل دوباره خدمت حضرت آمد. عرض کرد یا رسول‌الله! اجل شما نزدیک است و خدای متعال امر می‌کند ودایع امامت را به امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام، بسپارید؛ علومی که نزد شماست؛ کتاب‌های انبیای گذشته، تابوت سکینه و سلاحی را که در اختیار شما قرار دارد، به منزله‌ی ودایع، به علی بن ابی طالب علیه السلام بسپارید و عهد خلافت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام را به او تجدید و تأکید کنید. به مردم هم متذکر شوید که من خدا هیچ پیامبری را از این عالم نمی‌برم، مگر اینکه دینش را کامل و نعمتم را تمام کنم و ولایت اولیاء و معادات با دشمنانم را تثبیت کنم. بنابراین باید علی علیه السلام را نصب کنید و برای او بیعت بگیرید. این بار دوم است که جبرئیل می‌آید.

پیغمبر اکرم ﷺ منافقان را می‌شناختند: «**فَلَعَرَفْتُهُمْ بِسِيَمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ**»^۹؛ پیامبر ﷺ از چهره و لحن صحبت‌های منافقان، آنها را می‌شناختند. بنابراین می‌دانستند چه وضعیت وحشتناکی در جامعه‌ی اسلامی حاکم است. آنها از روز اوّل ریشه دواندند، نفوذ کردند و برای خودشان محبوبیت ایجاد کردند؛ پدرزن پیغمبر ﷺ شدند و هر جا که پیامبر ﷺ می‌رفتند، همراه ایشان بودند؛ برای اینکه کاملاً برای خودشان محبوبیت و جاهت به‌دست آورند و روزی که پیامبر ﷺ می‌خواهند در

^۹. سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۳۰.

عرصه‌ی تصاحب قدرت بیایند، همه بگویند این شخص خوب و شایسته‌ای است. پیامبر ﷺ می‌دانست آنها چه نقشه‌های مخوفی در سر دارند و می‌دانستند تعداد زیادی از همان حاجی‌هایی که حداقل هفتاد هزار نفر بودند، فریب خورده‌ی این جریان نفوذی و عوامل منافقان هستند. رقم‌های بیشتر، صدوبیست هزار و صدو هشتاد هزار نفر هم نقل شده است. پیغمبر ﷺ می‌ترسیدند اگر من در این اندک مدت باقی‌مانده از عمرم این کار را انجام دهم، آنها بلوایی برپا کنند و اصلاً جریان ارتداد به‌صورت فراگیر اتفاق بیفتد. خود پیغمبر ﷺ این موضوع را بیان کردند، ترسیدند مردم از اسلام برگردند؛ دوباره سراغ جاهلیت بروند و عداوتی را که با پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام داشتند، اظهار کنند. نمونه‌ی آن ماجرای است که شخصی بعد از ابلاغ مسأله‌ی غدیر نزد پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر! این را از خودت گفתי یا خدا تو را مأمور کرد علی عليه السلام را منصوب کنی؟ پیغمبر ﷺ فرمودند من کاری از جانب خودم نمی‌کنم؛ فرمان خدا بود. شخص سرش را بالا گرفت و گفت: خدایا! او آمد گفت خدا یکی است، ما قبول کردیم؛ گفت نماز بخوانید و عبادت کنید، ما قبول کردیم؛ زیر بار این موضوع نمی‌توانیم برویم؛ اگر دروغ می‌گوید که هیچ؛ اگر راست می‌گوید سنگی از آسمان بفرست و مرا نابود کن؛ که قرآن هم تصریح دارد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»^{۱۰} سنگی از آسمان آمد؛ از مغزش داخل شد؛ از مقعدش بیرون رفت و او را سقط کرد. سنی‌ها هم نوشته‌اند. درباره‌ی این واقعه آیه‌ی قرآن داریم. این افراد این‌گونه بودند و پیغمبر ﷺ می‌ترسیدند جریان ارتدادی شکل بگیرد؛ تمام زحمات بیست‌وسه ساله‌شان به باد

^{۱۰}. سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۱.

برود و همه دوباره سراغ بت‌هایشان بروند. لذا از جبرئیل درخواست فرمودند: از خدا درخواست کن مصونیت دهد و وقتی من می‌خواهم ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را اعلام کنم، نگذارد این اتفاق بیفتد. جبرئیل برگشت و پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم منتظر بازگشت او شدند؛ تا اینکه اعمال حج انجام شد و به مسجد خیر رسیدند. در مسجد خیر دوباره جبرئیل برگشت و برای بار چندم امر خدا را در مورد نصب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر خلافت و گرفتن بیعت از مردم آورد؛ ولی تضمینی را که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواسته بود جبرئیل از خدای متعال درخواست کند، نیاورد. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: من برای اسلام نگرانم، نه برای خودم. جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ مجدّد برگشت تا اینکه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کراع غمیم، میان مکه و مدینه، رسیدند. جبرئیل برای بار چندم آمد و برای نصب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و بیعت گرفتن از همه‌ی مردم برای خلافت آن حضرت، تأکید کرد؛ اما این بار هم جبرئیل تضمینی را که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خدا خواسته بودند، نیاورد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند من می‌ترسم آنها مرا تکذیب کنند و بگویند تو دروغ می‌گویی که خدا گفت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به جای خود بگمار؛ و این چنین مردم از اسلام برگردند. جبرئیل برگشت؛ وقتی حضرت به سه میلی جحفه، همان منطقه‌ی غدیرخم، رسیدند. جبرئیل برای چندمین بار خدمت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد؛ ولی این بار دیگر لحن و حالت او تهدیدآمیز است و حالت تأکید دارد. حدوداً پنج ساعت از روز بالا آمده بود و آیه‌ی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^{۱۱} را آورد؛ یعنی تضمین را آورد: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» خدا تو را از شر و گزند مردم حفظ

۱۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

می‌کند. وقتی تضمین آمد، پیشروان قافله‌ی صدوبیست هزار نفره یا صدوشتاد هزار نفره یا لااقل هفتاد هزار نفره، که البته از هفتاد هزار نفر بیشتر بودند، به نزدیکی‌های جحفه رسیده بودند. گروهی هم هنوز خیلی عقب بودند. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همان نقطه دستور توقف دادند. پیکی هم فرستادند و فرمودند آنهایی که جلوتر رفتند، برگردند؛ و صبر کردند افرادی هم که عقب بودند، رسیدند. در نهایت جمعیت عظیمی در این سرزمین خشک و داغ شکل گرفت. اعلام **صلاة‌جامعه** کردند و مردم جمع شدند. سپس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور دادند زمین را، از سنگ، خاشاک و ریگ‌ها پاک کنند تا گرچه هوا به‌شدت گرم بود، مردمی که می‌خواهند آنجا بایستند، راحت باشند. برخی از شدت گرما روپوش‌هایشان را دور پاهایشان می‌پیچیدند و برخی کف پاهایشان را بر آن می‌گذاشتند تا پایشان روی زمین گرم کمتر بسوزد. با این حالت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را جمع کردند و بعد هم دستور دادند یک منبر با سنگ در نقطه‌ای مرتفعی درست کنند. پوشش روی شترها را هم روی سنگ‌ها انداختند و پس از آن خودشان به منبر رفتند. یک پله پایین‌تر از بالای منبر هم، علی‌بن‌ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام را نگه داشتند. بعد آن خطبه‌ی عجیب و مفصل را خواندند و بارها و بارها به ابعاد مختلف مسأله‌ی خلافت، ولایت و امامت امیرالمؤمنین و اهل‌بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و مسأله‌ی حجّت خدا، مهدی این امت، و ظهور ایشان در آخرالزمان تصریح و تأکید کردند و در پایان فرمایشاتشان دوباره بیعت گرفتند. یک بار بیعت لسانی گرفتند؛ عبارتی را فرمودند تا جمعیت هم آن عبارت را تکرار کند؛ کلّ صدوبیست هزار نفر عبارت را تکرار کردند و با زبان اعلام بیعت کردند. پس از آن پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیعت انفرادی گرفتند. دستور دادند دو چادر نصب شد. در یک چادر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در چادر دیگر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نشسته بودند. سه شبانه روز این کار طول کشید، تا تمام مردم بیعت کنند. گروه گروه و دسته دسته، با رئیس خاندان، عشیره و قبیله‌شان می‌آمدند و ابتدا با پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر سر این مسأله بیعت می‌کردند؛ بعد هم در چادر علی‌بن‌ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام بر سر

خلافت ایشان بیعت می کردند. حتی پیغمبر ﷺ دستور دادند برای خانمها پرده‌ای وسط خیمه‌ی امیرالمؤمنین آویزان کنند و تشت آب بزرگی بگذارند؛ به نحوی که این پرده تشت آب را از وسط جدا کند. یک طرف امیرالمؤمنین علیه السلام نشستند و طرف دیگر خانمها. امیرالمؤمنین علیه السلام این طرف تشت دستشان را در داخل تشت آب کرده بودند، خانمها هم آن طرف دستشان را داخل تشت آب می کردند و از طریق آب این بیعت برقرار می شد و این یکی از افتخارات اسلام است؛ که چهارده قرن قبل، حق رأی مستقل برای خانمها را به رسمیت شناخت. پیغمبر ﷺ فرمودند کافی نیست شوهر، پدر، برادر و یا عموی یک خانم بیعت کند. خود خانم صاحب رأی است. خانمها تک تک باید بیایند، بیعت کنند و همه در این سه شبانه روز آمدند و بیعت کردند.

قبل از ماجرای واقعه‌ی غدیر خم در سفر **حجّة الوداع**، چهره‌های شاخص توطئه و خیانت که هسته‌ی اولیه‌ی ماجرای ضدّ امیرالمؤمنین علیه السلام را شکل می دادند؛ در داخل کعبه جمع شدند و با هم هم‌پیمان شدند؛ چون پیغمبر ﷺ چندجا در **حجّة الوداع** سخنرانی کردند و در همه‌ی آن سخنرانی‌ها مسأله‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام را مطرح فرمودند. خوب می دانستند پیغمبر ﷺ می خواهد از مردم برای حضرت علی علیه السلام بیعت بگیرد؛ لذا در خانه‌ی کعبه جمع شدند؛ با هم تعهد کردند و هم‌عهد و پیمان شدند به هیچ قیمتی نمی گذاریم بعد از رسول الله ﷺ، علی علیه السلام خلیفه شود. پیمان نامه و صحیفه‌ی ملعونه‌ای را در داخل کعبه نوشتند؛ امضاء کردند و زیر خاک مخفی نمودند. این ماجرا قبل از واقعه‌ی غدیر است. هنوز پیغمبر ﷺ و حجّاج در مکه هستند و به سمت مدینه حرکت نکردند که در بین راه، ماجرا پیش آمد. ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح، معاذ بن جبل و سالم که غلام ابی حذیفه بود (سالم مولی ابی حذیفه)، این پنج نفر که هسته‌ی اصلی جریان ضد امیرالمؤمنین علیه السلام را تشکیل می دهند و همان حلقه‌ی اصلی

توطئه‌ی شرک و یهود است؛ هم‌پیمان شدند نمی‌گذاریم علی علیه السلام خلیفه شود. بعد از خطبه‌ی رسول -
الله صلی الله علیه و آله چهره‌هایی مثل ابوبکر و عمر پیشتاز شدند و به دروغ بیعت کردند و تبریک گفتند. این جمله‌ی
عمر را همه‌ی کتاب‌های سنی نقل کرده‌اند؛ به امیرالمؤمنین علیه السلام رو کرد و گفت: «بَخْ بَخْ [لَكَ يَا عَلِيُّ]»
یا ابنِ ابی طالبِ اصْبَحْتَ مَوْلایِ وَ مَوْلایِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ^{۱۲} تبریک، تبریک ای علی! مولای من عمر و
مولای همه‌ی مردان و زنان مؤمن شدی. ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه‌ی غدیر به آن تعهد جمعی که به
هم سپرده بودند، مبنی بر اینکه نمی‌گذاریم خواسته‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله اتفاق بیفتد، اشاره فرمودند؛ اینکه
جریان نفاق، در برابر این سخن من و مقابل مسأله‌ی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام چه موضعی خواهد داشت.
این سه شبانه روز طی شد و تمام صدوبیست هزار نفر بر سر مسأله‌ی خلافت با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت
کردند. قافله حرکت کرد تا به مدینه برود. ابوبکر و عمر از قافله جدا شدند و زودتر رفتند. گردنه‌ای به
نام عقبه‌ی حرشا آنجا وجود دارد. با رفقایشان در آنجا کمین کردند. نه نفر از بقیه‌ی چهره‌های ضدّ
امیرالمؤمنین علیه السلام هم به آنها ملحق شدند؛ که گفتم چه کسانی بودند و بعدها هم شما نقش همه‌ی آن
افراد را در وقایع بعدی تاریخ اسلام می‌بینید. این چهارده نفر ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، عبدالرحمان -
بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده جراح، معاویه بن ابی سفیان، عمرو عاص، ابوموسی اشعری، مغیره بن شعبه،
اوس بن حدثان و ابوهریره و ابوطلحه انصاری بودند. اگر من بنشینم و بگویم در تاریخ اسلام هر یک از آنها

۱۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۴۲ و صدوق، الامالی، ص ۲ و فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۶.

چه جنایتهایی کردند؛ خودش ماجرای مفصلی دارد؛ شاید اسمها شما را به بعضی از خاطراتی که دارید، در جنایاتی که در سالهای قبل توسط این چهارده نفر علیه اسلام اتفاق افتاد، برگرداند.

آنها در گردنه کمین کردند؛ گفتند نمی گذاریم پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه برسند و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلِيٌّ باید همین جا از بین بروند. به ارتفاعات رفتند. گردنه بسیار باریک بود؛ طوری که یک شتر بیشتر عبور نمی کرد و کنار آن هم دره‌ی بسیار عمیقی بود. بالای گردنه خمره‌هایی را پر از سنگ کردند به این قصد که وقتی شتر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبور می کند؛ خمره‌ها را پرت کنند و شتر را رم دهند. این گونه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از گردنه پرت شوند؛ ته دره بیفتند و کشته شوند. خمره‌های پر از سنگ را درحالی که شب شده بود و هوا تاریک بود، از بالا رها کردند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خدا از این توطئه خبردار شده بودند؛ لذا به عمّار فرمودند زمام شتر مرا از جلو بگیر و به حدیفه بن یمان که از اصحاب سرّ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، فرمودند شما عقب شتر مرا بگیر و مراقب شتر من باش. خمره‌های پر از سنگ قل می خورد؛ پایین می آمد و به طور طبیعی سروصدایی ایجاد می شد. شتر وحشت کرد؛ ولی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را آرام کردند. آنها دیدند شتر پرت نشد؛ خودشان از آن بالا حمله کردند شتر را هل دهند تا بیفتد. عمّار و حدیفه شمشیر کشیدند؛ با این چهارده نفر درگیر شدند و آنها فراری شدند. در همان زمان برقی در آسمان درخشید (رعد و برق شد) و حدیفه چهره‌ی تمام چهارده نفر را دید. ابوبکر، عمر، عثمان، همه را دید؛ ولی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او تعهد گرفتند آن را ابراز نکن. حدیفه این سرّ را تا سالهای بسیار بعد، پیش خود نگه داشت و این اتفاق به نتیجه نرسید.

قافله به مدینه برگشت. در مدینه، جمعیتی بزرگتر شکل گرفت؛ بیست نفر دیگر مثل ابوسفیان، پسر ابوجهل، خالد بن ولید هم به چهارده نفر ملحق شدند. آنها در خانه‌ی ابوبکر جمع شدند؛ پیمان‌نامه‌ی

دومی را نوشتند و امضاء کردند؛ که به هیچ قیمتی نباید بگذاریم علی علیه السلام خلیفه شود. پیمان‌نامه‌ی دوم را هم به ابوعبیده‌ی جراح دادند تا آن را به منزله‌ی تعهدی قوی در خانه‌ی کعبه، کنار پیمان‌نامه‌ی پنج نفر اول، که هسته‌ی مرکزی این جریان هستند، دفن کند. همین جریان کار خود را ادامه می‌دهد. بین واقعه‌ی غدیر که هجدهم ذی‌الحجه است و رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم که بیست‌وهشتم صفر است، زمان بسیار کوتاهی، حدود دو ماه و اندکی است. در این مدت باقیمانده آنها به شدت در تدارک بودند که نقشه‌ی خودشان را عملی کنند و بالاخره هم این کار را کردند.

روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند من می‌خواهم به بقیع بروم. تشریف بردند و برای درگذشتگان مسلمین طلب مغفرت کردند. آنجا خبر دادند فتنه‌ها مثل توده‌های ابر سیاه به سمت جامعه می‌آید. حضرت هنگامی که از بقیع برگشتند، به خانه‌ی عایشه رفتند؛ همان شب به شدت بیمار شدند و تب کردند. چرا؟ عایشه چه به خورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد؟ و بالاخره این ماجرا به رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ختم شد؟

این جریان مخوف که واقعه‌ی بسیار پیچیده‌ای است؛ از ترور هاشم، جدّ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، کار خود را شروع کرده بود؛ با ترور عبدالله علیه السلام پدر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کارش را ادامه داده بود و تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از میان بردند، ادامه داشت. بعضی از اهل سنت می‌گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اثر سمی که یک زن یهودی در جنگ خیبر به ایشان داد، از دنیا رفتند. جنگ خیبر چهار سال قبل بود؛ چهار سال قبل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سم را خوردند و امشب در خانه‌ی عایشه تب کردند! عقل این حرف را قبول می‌کند؟ می‌دانید بعد از رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم کودتای مخوف و عظیم سقیفه با نهایت خشونت شکل گرفت. کودتایی که خانه‌ی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به آتش می‌کشد؛ دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آن‌گونه مضروب و مجروح می‌کند؛ نوه‌ی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در صحنه می‌کشد و دختر ایشان را اندکی بعد از پا درمی‌آورند. بعد هم برخوردهایی

که با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شد و این جریان کار خود را ادامه داد؛ یعنی یک جریان حساب شده برای مقابله با حقیقت اسلام؛ که چیزی جز اسلامی که ولایت از او سخن می‌گوید، نیست. این فقط در حد یادآوری و یک تصویر کلی از ماجراهای پیش از غدیر، مقارن غدیر و بعد از غدیر خم است. این حوادث بسیار جای عبرت‌آموزی دارد.

جنبه‌های باطنی و عرفانی غدیر خم

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍ أَفْضَلُ أَيَّامِ أُمَّتِي»^{۱۳} افضل اعیاد امت من، روز غدیر خم است. اکنون اندکی از جنبه‌های باطنی و عرفانی به مسأله‌ی ولایت و غدیر خم نگاه کنیم. "عید" به معنای عود و بازگشت به خدای متعال است. "عید"، عود به حق متعال و برگشتن به خداست. اگر "عید" به معنای عود باشد؛ از "معاد" است. "معاد" هم از همان ریشه و به معنی بازگشت است. اگر ما در آمدن و توجه به دنیا از خدا جدا شده‌ایم و این پایین افتاده‌ایم؛ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^{۱۴}؛ توجه‌مان سراغ عالم کثرت، دنیا و جنبه‌های نفسانی و طبیعی آمد و خدا فراموش شد؛ یعنی در قوس نزول از خدا آغاز کرده‌ایم و به حضيض اسفل السافلین و دره‌ی غفلت افتاده‌ایم؛ جایی که انسان دیگر خدایی نمی‌بیند و حضور خدا را لمس و احساس نمی‌کند؛ بلکه خودش و خودخواهی‌های خود و

^{۱۳}. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۴۶۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۹ و صدوق، الامالی، ص ۱۲۵.

^{۱۴}. سوره‌ی تین، آیه‌های ۴ و ۵.

مطامع و خودمحوری‌هایش را می‌بیند؛ اکنون قرار است قوس صعود را آغاز کند و برگردد؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^{۱۵}. عید یعنی عود و بازگشت به خدای متعال. اگر معنی عید این است؛ «أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي» یعنی چه؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: «يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي»^{۱۶} یعنی بهترین، موقرترین، تمام-عیارترین بازگشت و عود به خدای متعال از طریق ولایت و امیرالمؤمنین (علیه السلام) امکان‌پذیر است. عود به حق تنها از صراط مستقیم ولایت امکان‌پذیر است و راه دیگری ندارد. باید دست ولایت به امیرالمؤمنین داد و بیعت کرد؛ همان‌طور که پیغمبر اکرم ﷺ در غدیر خم بیعت گرفتند و با بیعت کردن، همه‌ی هستی خود را فروختند؛ چون "بیع" به معنی فروختن است. "بیع و شراع" معامله کردن و خرید و فروش است؛ یعنی یک معامله‌ی تمام عیار کنیم؛ همه‌ی هستی‌مان را در دستمان بگذاریم، به مولای خودمان بسپاریم و بگوییم یا امیرالمؤمنین! با همه‌ی وجود آمده‌ایم به شما بپیوندیم و پیرو شما شویم و دستمان را به دست شما دهیم تا شما ما را به خدا برسانید.

در عرصه‌ی عرفان بر مبانی استدلال‌ات عقلی و دریافت‌های شهودی این اعتقاد وجود دارد، که جهان درون و بیرون با هم منطبقند و مشابه آنچه در آفاق وجود دارد، در انفس هم وجود دارد. اگر پیامبری در بیرون وجود دارد، عقلی هم در درون وجود دارد. اگر شیطان و ابلیسی در بیرون وجود دارد، نفسی

^{۱۵}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

^{۱۶}. سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۴۶۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۹ و صدوق، الامالی، ص ۱۲۵.

هم در درون وجود دارد. هرچه در عالم خارج موجود است، مشابه آن در عالم درون هم وجود دارد. جهان و انسان دو نسخه از یک واقعیتند. اگر این را باور داشته باشید؛ ابابکر، عمر و عثمان درون ما چه کسانی هستند؟ این را ببیندیشیم و تأمل کنیم. ابوبکر، ابومکر، ابومکراء و ابوسالوس است. ابوبکر مظهر تمام حيله‌گری، بازی‌گری و سالوس است؛ حتی عبارتی داریم که «**عمر سیئه من سیئات ابوبکر**» عمر یکی از سیئات ابوبکر بود. گرچه عمر در خشونت و شقاوت ظهور بیشتری دارد؛ سرچشمه‌ی اصلی ابوبکر بود.

در بحث‌های رجعت گفته‌ام دو شجره داریم؛ یکی شجره‌ی طیبه و دیگری شجره‌ی خبیثه. هر دوی این شجره‌ها ریشه‌ای دارند. ریشه‌ی شجره‌ی طیبه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند و ریشه‌ی شجره‌ی خبیثه، ابوبکر است. تنه‌ای هم دارند. تنه‌ی شجره‌ی طیبه امیرالمؤمنین علیه السلام است و تنه‌ی شجره‌ی خبیثه عمر است. شما درخت را که نگاه می‌کنید، تنه‌اش را می‌بینید، ریشه‌اش را نمی‌بینید؛ اما این تنه زائیده‌ی این ریشه است؛ لذا شما در پرداختن به شخصیت‌های تاریخ اسلام بیشتر ظهور امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌بینید، تا ظهور پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی در مرحله‌ی ظهور، امیرالمؤمنین علیه السلام ظهور بیشتری دارند. آن طرف هم در شقاوت‌ها در عمر ظهور بیشتری می‌بینیم؛ همان‌طور که در آیه‌های: «**وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى؛ الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى**»^{۱۷} مقصود از اشقی، عمر است. روایت داریم که ظهور شقاوت در عمر بیشتر است؛ است؛ اما ریشه و سرچشمه‌ی آن ابوبکر است. ابوبکر چهره‌ی سالوس و بسیار بازیگری است. دیدید چگونه کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و یار غار حضرت شد. ابوبکر، عمر و عثمان صورت ظاهر مسلمان بودند؛ اما جریان

^{۱۷}. سوره‌ی اعلی، آیه‌های ۱۱ و ۱۲.

پیوسته‌ی شرک و یهود که از قبل از تولد پیغمبر ﷺ به میدان آمده بودند؛ نقشه کشیده بودند شبانه به خانه‌ی حضرت ﷺ بریزند و ایشان را به شهادت برسانند؛ در این میان ابوبکر با بازیگری به پیامبر ﷺ ملحق شد. از آن طرف نقشه کشیده بودند پیغمبر ﷺ را از بین ببرند؛ از این طرف هم گفته بودند اگر ایشان از صحنه جان سالم به در ببرند و بخواهند فرار کنند، باز آنها حضرت را رها نکنند؛ ابوبکری باشد که به پیامبر ﷺ ملحق شود و همراه ایشان برود.

وقتی داخل غار رفتند؛ اولاً پیغمبر ﷺ فهمیدند ماجرا چیست. او می‌خواهد همراه ایشان وارد مدینه شود؛ مدینه‌ای که هنوز پیغمبر ﷺ را ندیده است و از روز اول، پیغمبر ﷺ و ابوبکر را به منزله‌ی نزدیک‌ترین فرد به حضرت ﷺ با هم ببینند؛ که بعدها برای بحث تصاحب حکومت، زمینه برایشان فراهم شده باشد. پیغمبر ﷺ مسیر را کج کردند؛ داخل غار ثور رفتند و مخفی شدند و ابوبکر داخل غار چه بازی‌ای درآورد! وقتی مشرکان دم در ورودی غار آمدند، در مدت کوتاهی عنکبوت‌ها تار تنیدند و کبوتری آمد و تخم گذاشت؛ شرایط کاملاً به‌گونه‌ای شد که گویا سال‌ها کسی داخل غار نشده است. مشرکان بیرون غار با شمشیرهای آخته آماده‌اند پیغمبر ﷺ را پیدا کنند و از بین ببرند. ابوبکر داخل غار شروع به سروصدا کرد؛ تحت عنوانی که من می‌ترسم، آنها را متوجه حضرت کند. قرآن می‌فرماید: پیغمبر ﷺ بشارت می‌دهد غصّه نخور، چیزی نمی‌شود. ساکت باش و آرام بگیر! که خدا با ماست. بالاخره آن ماجرا هم به سلامت طی شد و مشرکان برگشتند. باز هم ابوبکر پیغمبر ﷺ را رها نکرد و همراه حضرت آمد؛ خواست همراه ایشان به مدینه برود. پیغمبر ﷺ به مدینه نرفتند و در قبا متوقف شدند و گفتند به مدینه نمی‌رویم؛ صبر می‌کنیم تا علی ع برسد. ابوبکر دید ای داد بیداد! من چه کار کنم؟ نشد که من تنها با پیغمبر ﷺ به مدینه بروم و خودم را به‌مثابه نفر دوم جهان اسلام به مردم

مدینه معرفی کنم! مردم مدینه هم از مؤمن و غیرمؤمن آماده‌ی استقبال از پیامبر ﷺ بودند؛ چرا که از شرایط و درگیری‌های اوس و خزرج خسته و دنبال یک گزینه‌ی جدید برای خلاص شدن بودند. پیغمبر ﷺ چند روز آنجا منتظر بودند تا حضرت علیؑ برسند. ابوبکر در مانده بود چه کار کند. با خود گفت تنهایی مدینه بروم که اثر ندارد؛ ناگزیر ماند. پیغمبر ﷺ نقشه‌ی او را خنثی کردند.

خدا رحمت کند یکی از استاد‌های خیلی قدیم ما، شاید بیش از چهل سال قبل، تعریف می‌کرد ابوبکر شخص عجیب و غریبی بود که به هرکس می‌رسید، فاسق، ظالم، مؤمن و عادل، تا کمر خم می‌شد و ابراز ارادت می‌کرد و می‌گفت: مخلصیم! حال شما چطور است؟ حال مرغ خانه‌تان خوب است؟ گربه‌تان خوب می‌ومی‌کند؟ گنجشک‌تان خوب جیک جیک می‌کند؟ خیلی سالوس و مگار بود. برای اینکه محبوبیت پیدا کند؛ که بعداً می‌خواهد قدرت تصاحب کند، مردم بگویند آدم خوبی است؛ بد هم نشد که ابوبکر سر کار آمد. پس ابوبکر را شناختیم. ابوبکر درون، همان شیطان درون، خدعه‌گری و مکاری‌های درون است.

عمر مظهر خشونت و درنده‌خویی است. رفتارهای خشن و بی‌رحمانه‌ی او را به خاطر دارید؛ برخوردهایی که بعد از رحلت رسول الله ﷺ با حضرت فاطمهؑ کرد. پس عمر درون ما هم غضب و خشم است. عثمان چه؟ عثمان یک فرد پولدار، مرقه، خوش‌گذران بود که امیرالمؤمنینؑ در خطبه‌ی سوم نهج-البلاغه می‌فرمایند: همه‌ی زندگی این فرد خلاصه شده بود بین سر سفره که غذا می‌خورد و توالی که خودش را خالی می‌کرد. تمام فلسفه‌ی زندگی عثمان، شهوت، حیوانیت، شکم‌بارگی، شهوترانی و لذت-جویی بود.

در ما چهار قوه وجود دارد؛ قوه‌ی عقلیه، وهمیه، غضبیه و شهویه. قوه‌ی واهمه پشوانه‌ی خدعه‌ها، مکاری‌ها و سالوسی‌ها است؛ که نماینده‌ی ابوبکر در درون ماست. غضب نماینده‌ی عمر در درون ماست و شهوت، نه فقط غریزه‌های جنسی، همه‌ی شهوت‌ها، از جمله شهوت شکم، پول، مقام، راحت‌طلبی، رفاه‌طلبی و لذت‌طلبی، هم نماینده‌ی عثمان در درون ماست. روبروی این سه، کیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام. نماینده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام در درون چیست؟ عقل.

مشابه چیزی که در بیرون موجود است، در درون هم وجود دارد و این سه چگونه در برابر حاکمیت عقل دست به دست هم می‌دهند؛ یعنی حاکمیت ولایت در درون ما. توطئه می‌کنند و نمی‌گذارند ولایت، حاکمیت را به دست گیرد. شهوت، غضب، وهم و واهمه در درون انسان کودتا می‌کنند و حکومت را به دست می‌گیرند. توضیح دادم در تاریخ، غدیر آفاقی چگونه اتفاق افتاد و چه مقدمات، مقارنات و تعقیباتی داشت. غدیر انفسی نیز نصب عقل و ایمان بر مسند حاکمیت وجود انسان است؛ یعنی: «يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍ أَفْضَلُ أَيَّامِ أُمَّتِي»^{۱۸}؛ در سیر باطنی سالک هم همین ماجرا وجود دارد. "یوم" یعنی وقتی که حقایق آشکار می‌شود. روز، روشن و در برابر لیل است. شب تاریک است. معنی یوم غدیر خم در باطن ما پیدا شد؛ روز غدیر روز نصب عقل و ایمان بر مسند حاکمیت وجود انسان است.

معنای باطنی دیگری را هم برایتان بگویم: عزیزانی که به حج یا عمره مشرف شده‌اند، حرم رسول - الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیده‌اند. در همان حجره‌ای که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن شده‌اند؛ ابوبکر و عمر هم مدفون

^{۱۸}. سیدین طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۶۶ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۹ و صدوق، الامالی، ص ۱۲۵.

هستند. عثمان آنجا دفن نشد؛ چون عثمان را مردم کشتند و با نفرت او را در گودال‌های قبرستان کفار انداختند. نعش او را سگ‌ها خوردند و یا چه اتفاقی افتاد، نمی‌دانم. چون نیمی از بقیع قبرستان مسلمانان و نیم دیگر قبرستان کفار بود. حتی اجازه ندادند عثمان را در قبرستان مسلمانان دفن کنند. بعدها در قبرستان کفار قبری درست کردند و گفتند این قبر عثمان است. هنگامی هم که حکومت تصمیم گرفت عثمان را تجلیل کند، دیوار بین قبرستان مسلمانان و کفار را برداشتند. اکنون اگر به بقیع بروید و دقت کنید، کاملاً مشهود است و قبرهای دو طرف این دیوار از نظر جهت با هم فرق می‌کنند. قبرهای این طرف رو به قبله است و قبرهای آن طرف با زاویه‌ای منحرف از قبله. کاملاً معلوم است که در آن طرف، در دفن‌ها جهت قبله مطرح نبوده است. کنار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر دفن هستند. حال در درون ما چه؟ کنار عقل، دل و حقیقت ولایت در باطن انسان، مکر و غضب مدفون هستند. کنار ما و در وجود خودمان هستند. شنیده‌اید وقتی حجّت خدا صلی الله علیه و آله ظهور می‌کنند، ابوبکر و عمر را از قبرها بیرون می‌کشند؛ به درختی می‌بندند و آنها را زنده و محاکمه می‌کنند. بعد هم برقی می‌جهد و این دو می‌سوزند و خاکسترشان به باد داده می‌شود. در باطن انسان هم همین‌گونه است. در سیروسلوک، در ظهور باطنی، در قیامت صغرای انفسی و در ظهوری که در باطن سالک اتفاق می‌افتد؛ حقیقت ولایت که در باطن سالک ظاهر می‌شود، این دو را از وجود انسان بیرون می‌کشد؛ محاکمه می‌کند؛ برقی از دل می‌درخشد؛ آتش عشق آنها را می‌سوزاند و خاکسترشان را هم به باد می‌دهد. اینها برابری‌های جهان درون با جهان بیرون است؛ که شما می‌توانید این رشته را بگیرید و خیلی چیزها از آن پیدا کنید.

امیدوارم همین‌قدر که به بهانه‌ی عید عظیم غدیر خدمتتان عرض کردم؛ مورد قبول عزیزان باشد. به‌رحال شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام شخصیت بی‌همتای تاریخ خلقت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و

حضرت بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم تراز و هم سانی ندارند. شخصیتی هستند که مؤمن و کافر، دوست و دشمن در عظمت ایشان سخنی ندارند؛ یعنی هیچ کس نیست که منکر عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و این در مورد شخصیتی است که چند صد سال، ذکر فضائل و مناقب ایشان جرم بود. نه! بیاییم جلوتر، دوره‌ای طولانی دشنام ندادن به ایشان و صبّ نکردنشان جرم و گناه عظیم بود. یعنی این گونه جریان علیه حضرت امیر علیه السلام بود. شاید هفتصد سال تمام جریان مخوف ضدّ امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه‌ی نقل حتی یک جمله در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را نداد و امروز بعد از چهارده قرن، هیچ کتابی از جهان اسلام پیدا نمی‌کنید که از عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام سخنی در آن نباشد. جمله‌ی احمد حنبل، رهبر اهل سنت را گفتم که می‌گوید: میانگین تعداد احادیثی که ما سنی‌ها در عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌ایم؛ روزی هشت حدیث است. این حدیث‌ها از کجا ماند؟ این واقعاً معجزه است؛ کتاب‌های خود سنی‌ها این سخن را نقل می‌کند؛ این را کتاب‌های شیعه نگفت.

من چه گویم سزای مدح کسی	کش ستوده است ایزد متعال
دوست از بیم و دشمن از کینه	مدحتش را نهفت ششصد سال
باز چون آفتاب منقبتش	کرده گیتی ز نور مالا مال

همه‌ی عالم پر از نور مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. امیدواریم این عید عظیم بر همه‌ی عاشقان امیرالمؤمنین علیه السلام و مؤمنان ولایت و سالکان طریق هدایت مولی‌الموحدین، خصوصاً بر فرزند برومند آن حضرت، حضرت **بقیة الله الاعظم** ارواحنا لتراب مقدمه الفداه، مبارک باشد. امیدواریم خدای متعال به ما عنایت کند، بتوانیم هم در جهان درون خودمان حقیقت ولایت را حاکم کنیم و هم در عرصه‌ی جامعه، فراتر از ادعا و اسم، ولایت را حاکم کنیم. گفت: «نام فروردین نیارد گل به بار». واژه و اسم ولایت مشکلی را حل

نمی‌کند. حقیقت، نور، سیره و روش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است که حیات‌بخش است و می‌تواند جهان را از همه‌ی معضلات، بحران‌ها و بن‌بست‌هایی که با آنها مواجهیم، نجات دهد. امیدوارم گامی به جلو برداریم و به اسم دلخوش نباشیم؛ مسما را بطلبیم و به ادعا بسنده نکنیم و در صحنه‌ی عمل پیرو امیرالمؤمنین علیه السلام باشیم و بو و عطر ولایت علوی، جهان درون و جامعه‌ی بیرون ما را روشن و معطر و نورانی کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ